

برخی از یاد داشت ها نقد ها و گفتگو ها

نمایشهای مهرداد کورش نیا

مروری بر نمایش آخرین نامه به نویسنده و کارگردان : مهرداد کورش نیا

کاظم هژیر آزاد

زشت و زیبای زندگی

داستان سرگذشت محتوم و دردناک شهادت دو سرباز و یک فرمانده، در نزدیک ترین صحنه ی رودررویی با دشمن، موسوم به خط مقدم ، در " مهران " است.

نویسنده و کارگردان " مهرداد کورش نیا " با مهارت زهر این اتفاق تراژیک را با زبان طنز و کمدی کلام و موقعیت می گیرد. او با خلق مقدمه ای موجز و متنی گسترده از مناسبات و موقعیت های جزئی زندگی جاری سه سرباز در یک برج دیدبانی، و پایانی ناگهانی، قصه اش را به تصویر می کشید.

کورش نیا این تراژدی را از معرفی فرمانده گروهان محلی کرد، " نوید محمد زاده " با لهجه شیرین روستایی و سرباز تهرانی زیر دستش " میثم نوروزی " در نقش " اسماعیل " در یک برج دیدبانی، بر لب مرز آغاز می کند. فرمانده، که خواندن و نوشتن نمی داند ولی به قدرت و موقعیت نظامی خود در فرماندهی و اعمال دستورات نظامی کاملا اشراف دارد و سعی می کند انعطاف ناپذیر جلوه کند. در این برج دیده بانی او با " اسماعیل " سرباز وظیفه ی تحت فرمانش همراه است که خواندن و نوشتن می داند، زرنگ و زیر کار در رو است و آبش با او در یک جو نمی رود. آن ها از این که به تنهایی از این منطقه ی مین گذاری شده حفاظت می کنند و تنها وسیله ارتباطی آن ها با مرکز فرماندهی بی سیمی است که اغلب خراب است گله مندند و نیروی تازه نفس و کمکی طلب می کنند.

بالاخره سربازی "رحمان" از یکی از روستاهای استان رشت که چند روزی بیشتر به پایان خدمتش نمانده به این منطقه اعزام می شود. او روستایی ساده دل بی سواد با لهجه شیرین محلی است که به خاطر این که به سرباز فراری زن نمی دهند، مجبور شده به سربازی بیاید و تنها ریسمان امید و دلخوشی و ارتباطش با زادگاه و نامزدش نامه نگاری های عاشقانه و مرغی است که از روستا با خود آورده که به مثابه و استعاره ی همسرش در همدمی با اوست که برایش تخم هم می گذارد.

ماجرای خواندن همین نامه ها و افشای مکنونات خصوصی آن ها نزد فرمانده که برای رحمان نامحرم به حساب می آید ماجراهای جذابی را به وجود می آورد که پذیرفتنش برای روستایی جوان مشکل، اما خواندن همین نامه ها فرمانده خشن و نفوذ ناپذیر را نرم، و از عرش به فرش می کشد و وادار به افشای راز های مگوی زندگی خصوصی اش می کند؛ معلوم می شود که او نیز مغضوب شرایط ناگزیر بوده و بسیار تنها و مانند آن دو غمگین است. آشنایی فرمانده با این روستایی جوان و خواندن نامه هایش موقعیت های حسی و روانی دلچسب و دیدنی و شنیدنی را در فضای خطرناکی که هر آن احتمال حمله دشمن می رود، ایجاد می کند.

فضای نمایش، چنانچه از مناسبات و بازی ها و گفتگو ها بر می آید، یک برج دیدبانی و محوطه ی مربوط به آن است. اما طراحی صحنه ی سمبلیک و غیر رئالیستی "آروند دشت آرا" با مناسبات و بازی های کاملا رئالیستی بازیگران به هم پیوند می خورند. وجود و حضور استامبولی های دمر، که گاه به ضرورت های مختلف بر می گردند و با چند تاش نوری در خلال نمایش جلوه های بصری نظر گیری می یابند و نیز استفاده های متفاوتی که از آن ها می شود، به تخیل تماشاگر واگذار شده، قرار دادی را با این مضمون با وی امضا می کند که او مختار است این فضا را میدان مین، تله های انفجاری، ابزار و ادوات جنگی، گذر گاه سنگلاخ، مرغدانی، ظرف آب مصرفی و از این قبیل به حساب آورد. این طراحی، گر چه در ابتدای برخورد تماشاگر با آن، جذاب و طرفه به نظر می رسد و انتظاراتی را بر می انگیزد، اما با ادامه نمایش اهمیت خود را در مقابل مناسبات طبیعی و قوی بازیگران از دست می دهد و وجود و جلوه ی غیر متعارف آن منتفی و قابل پذیرش می شود.

اگر چه زمان حادثه، التهاب آور است اما طبیعت زندگی و مناسبات زیبا ی پیدا و نهان این سه مرد، اضطراب را از فضای غمبار جنگ دور می کند و به یادمان می آورد که کهنه زندگی در هر شرایط زیباست. باید چشم دیدن

آن را داشت. تنها زمانی که با انفجار یک مین (مرغ رحمان روی آن رفته و پرپر می شود) به یادمان می آورد که چه کرکس زشت و مهیبی دور سر ما انسان ها پرواز می کند، تا این زیبایی های خدایی از ما بگیرد.

لحن نمایش کمیک و شیرین است هر سه بازیگر، لحظه های کمدی کلام و موقعیت را با مختصر ترین حرکت با مهارتی و ظرافتی مثال زدنی در هم می تنند و فضای شادی را برای تماشاگر به وجود می آورند و باعث می شوند که ما جنگ را فراموش کرده، از لطافت و سادگی رفتار و گفتار این سه مرد لذت ببریم و آنان را شایسته زندگی بدانیم نه مرگ. به سادگی و احوالاتشان بخندیم و به فضای سیاهی که آن ها را محاصره کرده است نفرین کنیم.

سرانجام زمان حادثه فرا می رسد و شیرینی کاممان را به تلخی بدل می سازد. عفریت جنگ با بی رحمی تمام الفت و دوستی به وجود آمده ی این سه سرباز را بر هم میزند. زندگی از ترس آغاز و به فاجعه می انجامد. دشمن حمله خود را آغاز می کند در حالی که بی سیم خراب و تعداد آن ها برای مقابله و دفاع کم است و هیچ راه نجاتی نیست. جنگ با تمام خشونت چهره عبوس خود را نشان می دهد و پیوند مهر این سه نفر، بلکه این چهار نفر (مرغ رحمان به مثابه همسرش) را از هم می درد. و این جمله فرمانده با همان لهجه شیرین خود در گوش هایمان طنین انداز می شود که می گوید:

-جنگ کجاش قشنگه؟

نمایش با هوشیاری زشتی و زیبایی را در کنار هم نشان می دهد و انتخاب را به عهده ما می گذارد. ما با سه شخصیت، وبا سه الگوی رفتاری مواجه هستیم که هیچ سنخیتی باهم ندارند اما به روشنی شاهد پیوند الگوهای رفتاری نامتجانسی هستیم که در حاکمیت مهر و محبت به هم پیوند می خورند.

نوید محمد زاده " فرمانده " که بازی زیبایش در فیلم من عصبانی نیستم سرو صدای زیادی در جشنواره فیلم فجر ۱۳۹۲ به پا کرد، اکنون با بازی در نقش فرمانده با لهجه ی شیرینی که با مهارت اجرا می کند و سکوت ها تاکید های بجا، درک ریتم دریافت ها و پاسخ های به موقع به طرف مقابل، و به طور شاخص تکرار های چند جمله و کلمه خنده بر لب ها جاری می کند:

- این جا کجاست؟ من کی هستم؟ و... مهر تایید دیگری پای پرونده بازیگری خویش می زند.

میثم نوروزی " سرباز تهرانی " نیز در رعایت ریتم مورد نیاز صحنه هنگام بده بستن هایش با گروهبان و رحمان، و درک لحظه های رویداد صحنه ای، حرف های زیادی در میدان بازیگری برای گفتن داشت.

اما پوریا رحیمی سام، "سرباز رشتی"، درست است که او اهل رشت است و طبیعی است که انتخاب لهجه رشتی برای او آسان و بی غلط باشد اما آن چه بازی این بازیگر جوان و با استعداد را در این نمایش شاخص می کند، و اجازه نمی دهد چشم از او برداریم، درک زیر و بم روحی و روانی شخصیت "رحمان" جوان روستایی، در شرایط پیشنهادی و مهم تراز همه تداوم و عدم خروج او از رویداد های ریز و درشتی است که در لحظات سراسر نمایش به وجود می آید. او نسبت به هر انگیزه، هرچند کوچک بی اعتنا نیست و واکنش نشان می دهد و عمل تازه ای می آفریند ولی مواظب است که عمل تازه مزاحم بازی بازیگر مقابلش نشود. لحظه ای نیست که از رویداد به وجود آمده منفک شود و به همین دلیل چشمان ما را بیشتر به سوی خود می کشد. هر سه این بازیگران ما را برآن می دارد تا توصیه کنیم همه بازیگران عرصه ی نمایش این نمایش را ببینند.

مهرداد کورش نیا: "خواستار ایجاد شرایط اجرایی در استان ها هستیم"

منتشر شده در چهارشنبه، ۱۴ فروردین ۱۳۹۲ ۰۷:۴۴

نشست رسانه ای نمایش "آخرین نامه"، صبح امروز، ۲۴ اردیبهشت ماه با حضور کارگردان، بازیگران و طراح صحنه نمایش در تالار مشاهیر مجموعه تئاتر شهر برگزار و عوامل اجرایی، به بررسی این اثر و اجرای مجدد آن در تئاتر شهر پرداختند. به گزارش سایت ایران تئاتر، مهرداد کورش نیا کارگردان این نمایش با اشاره به جایگزینی نمایش "آخرین نامه" به جای نمایش "عزازیل" در سالن سایه مجموعه تئاتر شهر گفت:

پیش از این قرار بود پس از سه سال با نمایش "عزازیل" از ۳۰ اردیبهشت تا ۳۰ تیرماه در سالن سایه به روی صحنه برویم؛ اما این امر امکان پذیر نشد. چرا که در سالن های دولتی که با کمبود ظرفیت های پذیرش مخاطب به دلیل تعداد پائین صندلی ها و محدودیت زمانی اجرای نمایش در ۳۰ شب و قیمت های پائین نمایش روبه رو هستیم. پس از بررسی هایی که صورت گرفت علیرغم اینکه چند جلسه از تمرینات گروه نمایش آغاز شده بود، نتوانستیم کار را اجرا کنیم، زیرا تامین هزینه ها از طریق گیشه در این سالن با توجه به مواردی که بیان کردم، غیر ممکن بود. بنابراین با مشورت با اتابک نادری، مدیر پیشین مجموعه تئاتر شهر تصمیم به جایگزینی نمایش "عزازیل" با یک اثر نمایشی کم هزینه تر گرفتیم.

وی درباره خلق این نمایش گفت: نگارش این نمایشنامه بر اساس یک سفارش با موضوع محوری جنگ شکل گرفت. اما در هنگام نگارش، آن را بر اساس دیدگاه‌ها و ذهنیاتم نوشتم و نه به عنوان کاری که سفارش شده است که به گمانم با توجه به فضای بومی اثر، شکل‌گیری ارتباط خوب میان کاراکترها و طنز حاکم بر آن تبدیل به متنی جذاب شد. بنابراین در اجرای آن دو ویژگی را اعمال کردیم؛ یکی پرتابل بودن آن است که بتوان راحت آن را به استان‌های دیگر کشور نیز برد و دیگر آن‌که در این نمایش فضا و کاراکترها بسیار واقعی هستند.

کوروش نیا ادامه داد: بنابراین به دنبال طراح صحنه‌ای رفتیم که بتواند با صحنه متفاوت‌تر و معاصرتر برخورد کند. در این باره با آروند دشت‌آرای صحبت کردم و او ایده "استانبولی‌ها" را مطرح کرد و در تمرینات نیز حضور داشت و حتی در چند جلسه از تمرینات هم حاضر بود و با بازیگران کار کرد تا بازیگران بتوانند با فضای ایجاد شده هماهنگ شوند. خوشبختانه با وجود تعداد محدود اجراها در خانه نمایش و بعد از آن دو اجرا در کشور ایتالیا به نظرم با موفقیت عمل کرده ایم.

وی در پاسخ به سؤال خبرنگار سایت ایران تئاتر درباره سرنوشت نمایش "عزازیل" تصریح کرد: نمایش "عزازیل" را بسیار دوست دارم و با وسواس بالایی آن را نوشته‌ام و می‌خواهم در شرایط مناسب به صحنه برود. تاکنون به دنبال اجرای آن در سالن‌های خصوصی تئاتر نرفته‌ام و امیدوارم بتوانم در شرایط بسیار مناسب اجرایی آن را به صحنه ببرم.

مهرداد کوروش نیا با تأکید بر اینکه تئاترها نباید تنها به مدت زمان‌های کوتاه، اجرایی محدود داشته باشند، تأکید کرد: در هیچ‌جا دنیا تئاترها ۲۰ شب اجرا نمی‌روند. ما ۳۱ استان داریم. از روز نخست با آروند دشت‌آرای تصمیم داشتیم، شرایطی را ایجاد کنیم که کل عوامل و صحنه نمایش "آخرین نامه" در یک ماشین قرار داده شوند و بتوانیم آن را در تمام شهرهای ایران اجرا کنیم. زمانی که ۲۰ شب در خانه نمایش با ظرفیت ۵۰ نفر اجرا رفتیم، ۱۲۰۰ تماشاگر توانستند از نمایش دیدن کنند در حالیکه در دو اجرا که در یک روز در شهر بجنورد داشتیم، ۷۰۰ نفر از اثرمان دیدن کردند. ما پول نمی‌خواهیم، اما خواستار ایجاد شرایط اجرایی در شهرها و استان‌های دیگر هستیم.

آروند دشت‌آرای طراح صحنه نمایش "آخرین نامه" هم با بیان اینکه کوروش نیا در اجرای این اثر و تغییر فضاسازی آن خطر کرده است، توضیح داد: این تغییر به واسطه تبدیل یک فضای کاملاً رئال به فضایی ذهنی بسیار ریسک‌داشت و این اتفاقی است که هر کارگردانی آن را نمی‌پذیرد. مهرداد کوروش نیا در آن زمان به من اعتماد کرد؛ زیرا پذیرفتن این اتفاق حتی برای بازیگران نیز سخت بود. نمایش در یک خاک ریز اتفاق می‌افتد.

خاکریزی که تبدیل به فضایی سرد و فلزی می شود و ریتم و بافت در آن شکل می گیرد. زمانیکه متن را خواندم پتانسیلی در متن دیدم که احساس کردم می تواند لایه های متفاوتی پیدا کند و از فضایی که هست فراتر برود و امکان بازی‌هایی را برای بازیگران به وجود آورد. ایجاد بازی در موقعیت های کم‌دی می تواند در اجرای بهتر کار کمک بسیاری کند. تصور می کنم تمام متن هایی که اساس رئالیسم و ناتورالیسم دارند، باید در فضاهای مختلف و چند وجهی اجرا شوند.

وی این نمایش را دارای زبان جهانی دانست و بیان کرد: ما نتواستیم به دلیل بحران های اقتصادی در ایران و اروپا این نمایش را در کشورهای متفاوت به صحنه ببریم، اما در همان اجراهای محدود که در ایتالیا داشتیم، نمایش به دلیل بازی ها و میزانشن و نوع اجرا و باورپذیر بودن بازی بازیگران با مخاطبان غیرایرانی هم به خوبی ارتباط برقرار کرد.

این طراح صحنه و کارگردان، بازتولید آثار نمایشی را ارزشمند ارزیابی نمود و یادآور شد: اگر نمایشی با اقبال مخاطبان روبه رو شده است و توانسته گیشه مناسب بدست آورد، بسیار اتفاق فرهنگی خوبی است. اتفاق خوبی است که در هر نقطه ای در تهران که امکان اجرایی دارد، نمایشی می شود و باید از آن استقبال کرد. سالن های متفاوتی در نقاط متفاوت تهران وجود دارد که با اجراهایشان سبب رونق اقتصادی و بهبود شرایط تئاتر می شوند و باید مورد حمایت قرار بگیرند.

نوید محمدزاده یکی از بازیگران این نمایش نیز با اظهار خرسندی از اجرای مجدد "آخرین نامه" اظهار کرد: در ابتدا جزء مخالفان صدرصد طراحی این نمایش بودم، زیرا نگاه کاملاً رئالی به نمایش داشتم. کاربرد استانبولی را در کارهای ساختمانی دیده بودم و تصور نمی کردم بتوانیم از آن به این زیبایی بهره ببریم. اما پس از تمرینات ارتباط بسیار خوبی با آن برقرار کردم. طراحی آن مانند ریاضی است و اگر یک قدم اشتباه برداشته شود، میزانشن ها به هم می ریزد. اکنون این نمایش را بدون این طراحی نمی توانم بپذیرم. این نمایش را تجربه موفق می دانم و حسرت آن را داشتم که اجرای خوبی داشته باشد.

همچنین پوریا رحیمی دیگر بازیگر "آخرین نامه"، ایده طراحی نمایش را از ویژگی خاص این اثر دانست و تصریح کرد: در بازخوردهای متفاوتی که از مخاطبان ایرانی و غیرایرانی داشته ایم، معانی تنها از طریق متن منتقل نمی شود، بلکه از طریق تصاویر به مخاطبان منتقل می شود و ارتباط برقرار می کند. دیگر آنکه بسیاری از آثار نمایشی بازتولید می شوند و این اتفاق بسیار خوبی است. بازتولید آثار، تحرکی را در بدنه تئاتر به وجود

می آورد. همچنین آثاری که در گذشته با اقبال بسیاری خوبی روبه رو بودند دوباره در معرض دید علاقمندان قرار بگیرند.

گفت و گو با مهرداد کوروش نیا - نمایش نامه نویس و کارگردان تئاتر:

به گزارش تئاتر نیوز، مهرداد کوروش نیا، داور هفتمین دوره ی انتخاب آثار برتر ادبیات نمایشی ایران، ضمن مثبت دانستن برگزاری مسابقه ی ملی ادبیات نمایشی ایران گفت: برگزاری چنین مسابقاتی چندین حسن دارد. با توجه به این که آثار ارسال شده به دبیرخانه ی این مسابقه، توسط چند داور با سلیقه و نگاه های متفاوت مورد بررسی قرار می گیرد و سپس به جامعه ی تئاتری و نمایش نامه نویسی کشور معرفی می شوند، انجام این مهم باعث تشویق نمایش نامه نویسان خصوصا نمایش نامه نویسان جوان می شود که این به خودی خود اتفاق مثبتی است.

وی در گفت و گو با ستاد خبری هفتمین دوره ی انتخاب آثار برتر ادبیات نمایشی ایران در ادامه افزود: برگزاری چنین رویداد ی مهمی در عرصه ی نمایش نامه نویسی باعث به تکاپو افتادن اهالی هنر به خصوص نمایش نامه نویسان کشور می شود که بسیار ارزشمند است.

کوروش نیا هم چنین پیشنهاد داد: بسیار علاقه مند هستم آثاری که این توفیق را پیدا نمی کنند چاپ شوند، حداقل این امکان را پیدا کنند که به نوعی دیده شوند. کاش مسئولین به این مهم بیاندیشند. البته این اتفاق مستلزم همفکری و تبادل نظر میان اهالی هنر و برگزار کنندگان این رویداد بزرگ است.

او در ادامه یادآور شد: به نظر من قیاس بعضی از آثاری که ارتباطی باهم ندارند و با یکدیگر فاصله دارند، درست نیست و امیدوارم برگزار کنندگان مسابقه ی ادبیات نمایشی به این مهم هم توجه کنند.

این نمایش نامه نویس در پایان افزود: خوش حالم از این که در این دوره از انتخاب آثار برتر ادبیات نمایشی ایران توانستم بیش از ۱۳۰ متن را بخوانم و با نگاه ها و قلم دوستان هنرمند بیشتر آشنا شوم .

”مهرداد کوروش نیا“: نداشتن تبلیغات، تنها نقطه ضعف نمایش ”آخرین نامه“ است

مهرداد کوروش نیا، کارگردان نمایش «آخرین نامه» که در سالن سایه روی صحنه است، نبود شرایط مناسب مالی برای تبلیغات را مانع دیده شدن این اجرا و تنها نقطه ضعف آن دانست.

مهرداد کوروش نیا در گفت و گو با سایت ایران تئاتر، در رابطه با باز تولید نمایش «آخرین نامه» پس از ۴ سال و عوامل تاثیر گذار در اجرای موفق یک نمایش باز تولید گفت: معتقدم تنها نقطه ضعف ما تبلیغات است. با توجه به امکانات موجود، با همکاری تعدادی از سایت های مجازی به پوشش خبری این نمایش پرداختیم، اما در حقیقت، ما گروه نمایشی متمولی نیستیم که قدرت اجاره بنرهای سطح شهر را داشته باشیم.

وی در ادامه نقش اداره هنرهای نمایشی در رابطه با تبلیغات نمایش های موفق را قابل توجه دانست و تاکید کرد: این مرکز می تواند به جای هزینه برای نمایش هایی که موفق هستند، با ایجاد تعامل میان ارگان های مختلف از جمله شهرداری یا نهادهایی که تابلوهای تبلیغاتی در دست دارند، امکانات تبلیغات شهری را فراهم کنند. ما تاکنون از اداره هنرهای نمایشی پولی نخواستیم و نمی خواهیم، اگر امکان تبلیغات فراهم شود، موثرتر از کمک های مستقیم مالی به گروه خواهد بود.

کوروش نیا افزود: تاکنون امکان حمایت توسط هیچ نهاد، سازمان یا شرکتی را پیدا نکرده ایم، اقداماتی را در این راستا انجام داده ایم که نتیجه آن مشخص نشده است. گروه های نمایشی بزرگ تر که تهیه کننده یا روابط عمومی دارند، راحت تر می توانند در این زمینه فعالیت کنند.

این کارگردان در واکنش به این پرسش که با توجه به این که موضوع محوری کار، دفاع مقدس است، آیا ارگان ها یا نهادهای مربوطه به نمایش «آخرین نامه» کمکی کرده اند یا نه، پاسخ داد: در اجرای ۴ سال پیش، من رایزنی هایی در این مورد انجام دادم که متاسفانه به دلیل نگاه سلیقه ای و برخی موازی کاری ها، بیشتر ارگان ها و مراکز مربوط به دفاع مقدس و جنگ، معتقدند بودند چون نمایش تولید خودشان نیست، تعهدی برای حمایت از آن ندارند. با توجه به اینکه در همان زمان متن به سفارش بنیاد شهید نوشته شده بود، باز هم هیچ کمکی به ما تعلق نگرفت. امیدوارم اداره هنرهای نمایشی بتواند با ایجاد تعاملاتی با این ارگان ها، از این دست آثار حمایت کند. معتقدم حمایت، تنها مالی نیست، بلکه حمایت های معنوی و پشتیبانی نیز برای بیشتر دیده شدن نمایش ها ضروری است.

کارگردان نمایش «آخرین نامه» در خصوص تغییرات ایجاد شده در اجرای مجدد نمایش توضیح داد: تغییرات مشهودی در اجرا وجود ندارد، جز آنکه گروه اجرایی پس از ۴ سال با تجربه تر شده اند، بنابراین سعی کردیم از تجربه هایمان برای رفع نقص های اجراهای پیشین استفاده کنیم. در گذشته تعداد اجراهای محدودی در خانه نمایش داشتیم که تلاش داشتیم در باز تولید آن، اجراهای کامل تری را ارائه دهیم.

این کارگردان نمایش در رابطه با بهره گیری از نشانه های جدید به غیر از استانبولی بنایی در طراحی صحنه گفت: ما معتقد بودیم با تمام شدن متن نمایش، کار اجرایی شروع می شود و بایستی در اجرا یک قدم از متن جلوتر رفت. تئاتر معاصر و مدرن در شیوه های اجرایی، نشانه شناسی، فضا سازی و تصویر سازی را به متن اضافه می کند، بنابراین دغدغه مان آن بود که موضوع جنگ و مسائل اجتماعی که در ۳۰ سال اخیر بسیار به آن پرداخته شده است را به گونه ای متفاوت اجرا کنیم که برای مخاطبان جذابیت داشته باشد. به این نتیجه رسیدیم که دکوری طراحی کنیم که علاوه بر خلافت، به لحاظ بصری نیز در اجرا کمک کند.

کارگردان نمایش «درخت ها»، تخیل را بخشی از تئاتر دانست و تصریح کرد: تفاوت تئاتر با سینما و تلویزیون آنست که ما باید در تئاتر تخیل کنیم و بخشی از فضای کار را در ذهن مخاطب بسازیم و این امر رسالت تئاتر است. اگر نباشد کارکرد آن مانند سینما و تلویزیون می شود.

کوروش نیا با اشاره به فضای رئالیستی حاکم بر نمایشنامه ادامه داد: تلاش کردیم در اجرا از فضای بسیار رئالیستی و منطبق با متن فاصله بگیریم و فضا سازی کنیم تا مخاطب بتواند از خلاقیت های ذهنی خود استفاده کند. از سوی دیگر، طراحی صحنه ما باید ویژگی حمل راحت را نیز می داشت. در شرایط اقتصادی موجود، که تمام دنیا با بحران های اقتصادی دست به گریبان است، باید نمایش هایی را تولید کنیم که به راحتی بتوانیم آنها را برای اجرا به جاهای دیگر ببریم.

وی ایجاد امکان اجرا در مکان های متفاوت را بسیار مهم ارزیابی کرد و یادآور شد: اکنون ۱۰ میلیون نفر از جمعیت کشور در تهران ساکن هستند و ۶۰ میلیون از جمعیت را شهرستانی ها تشکیل می دهند. این نکته قابل توجهی است که گروه های اجرایی، آثاری را تولید کنند که دکور و آکسسوار فضای نمایش به آن ها اجازه دهد بتوانند آثارشان را در ۸۰ درصد بقیه کشور، خارج از پایتخت اجرا کنند.

کارگردان نمایش «آخرین نامه» ادامه داد: من از همان اجرای قبلی به آرونددشت آرای (طراح صحنه) گفتم می خواهم طراحی صحنه به گونه ای باشد که بتوان آن را با ماشین پراید جا به جا کرد. زیرا به نظرم بسیار جذاب بود که کارگردان، دستیار کارگردان و سه بازیگر در ماشین بنشینند که کل دکوراسیون آن در صندوق عقب جا

شود و به استان های دیگر بروند. البته این اتفاق تا حدودی افتاد و موفق شدیم در ۴ استان البرز، کردستان، خراسان شمالی و لرستان اجرا برویم.

مهرداد کوروش نیا: حمایت شهرداری، تئاتر را از دولت بی نیاز می کند

خبرگزاری آنا: مهرداد کوروش نیا گفت: «تعاملات سازمانی و برنامه ریزی سیستماتیک میان اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و مراکز هنرهای نمایشی با شهرداری تهران در رفع مشکلات امروز تئاتر کشور راهگشا است

» مهرداد کوروش نیا که این روزها نمایش "آخرین نامه" را در سالن سایه روی صحنه برده است، در گفت و گو با خبرگزاری آنا اختصاص سالن های نمایشی و تخصیص تبلیغات درون شهری برای آگاهی بخشی شهروندان را از وظایف شهرداری برشمرد.

وی گفت: «در خیلی از کشورهای توسعه یافته، شهرداری عالی ترین مقام اجرایی شهر است بنابراین برنامه ریزی برای ارتقای سطح فرهنگی امکاناتی قائل می شود اما از آنجاکه ما در کشور چنین چیزی نداشته ایم می توانیم پیشنهادهایی ارائه کنیم.»

کوروش نیا بیان کرد: «آنچه امروز در حوزه تئاتر لازم است، تعاملات سازمانی و برنامه ریزی سیستماتیک میان سازمان ها و ارگان ها است. شهرداری های هر شهر می توانند با اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان ها برنامه ریزی هایی برای همکاری داشته باشند که در این میان شهرداری نیز می تواند با این ارگان ها همراه باشد.» این کارگردان با تأکید بر اینکه حمایت از هنرمندان تئاتر صرفاً به معنای پرداخت پول و کمک های مالی نیست، تصریح کرد: «شهرداری یکسری سالن های نمایشی در اختیار دارد که با تفاهم نامه ای با ادارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، می تواند سالن های استاندارد را به اداره کل مرکز هنرهای نمایشی و یا ارشاد استان ها ارائه کند. شهرداری می تواند از دو نهاد ذکر شده بخواهد که برنامه های مشخصی برای سالن ها تنظیم کند و در قبال آن ۲۰ درصد از فروش گیشه به سالن ها اختصاص یابد.»

این کارگردان تئاتر که معتقد است به دلیل نبود تبلیغات در دو هفته آغازین، نمایش "آخرین نامه" با استقبال کمتری از سوی مخاطبان روبه رو بوده است، در خصوص نقش شهرداری در کمتر شدن این آسیب ها اظهار کرد:

«امکان تبلیغ در سطح شهر از اختیارات شهرداری است که می‌تواند به اطلاع‌رسانی درمورد برنامه‌های فرهنگی چون تئاتر به شهروندان راهگشا باشد.»

کوروش نیا همچنین گفت: «باید توجه داشت که همه‌چیز از کانال مسائل اقتصادی و مالی میسر نمی‌شود بلکه برخی از مشکلات با بهره‌گیری از پتانسیل موجود امکان‌پذیر نیست بنابراین سازمان شهرداری می‌تواند در زمان‌های مشخص به آگاهی‌بخشی درباره آثار نمایشی در سطح شهر بپردازد.»

او با تأکید بر این نکته که شهرداری قادر است حمایت‌هایی از هنر تئاتر کند که تأثیرش بیشتر از بخش مالی باشد، اذعان کرد: «در اختیار گذاشتن سالن‌ها یا تبلیغات آثار باعث مستقل شدن هنر می‌شود و اجازه این را که تئاتر وابسته به دولت باشد را از بین می‌برد و در مقابل هنرمند به بدنه مردم متصل خواهد شد و با فروش گیشه روی پای خود می‌ایستد.»

این هنرمند تئاتر تأکید کرد: «در صورتی که شهرداری با برنامه‌ریزی مسئولان نمایشی کشور امکان بهره‌برداری بهتری از بودجه فرهنگی‌اش را فراهم کند، شرایط فرهنگی کشور بهتر خواهد شد و به لحاظ کمی و کیفی عملکرد مطلوب‌تری را شاهد خواهیم بود.»

آواز ستاره‌ها، بر روی صحنه تئاتر همدان

نمایش «آواز ستاره‌ها» کاری از گروه نمایشی «آریا» همدان و به کارگردانی اکبر مرادی کامیاب بروی صحنه می‌رود. این نمایش از اول آذرماه به مدت ۱۵ شب، ساعت ۱۷ در پلاتوی تئاتر شهر مجتمع فرهنگی سینمایی شهید آوینی واقع در بلوار بعثت اجرا می‌شود.

این نمایش حکایت دو خواهر است که بعد از فوت پدر خود و ازدواج مجدد مادرشان به شهر دیگری مهاجرت کرده و مستأجر پیرمردی می‌شوند که در ادامه داستان با مشکلات اجتماعی زیادی نیز مواجه می‌شوند و ...

به گفته کارگردان نمایش آواز ستاره‌ها مناسب افراد زیر ۱۸ سال نیست و کار بزرگسال است.

اکبرمرادی کامیاب در صحبت‌هایش گفت: در همدان تئاتر بزرگسال کمتر مورد استقبال عمومی قرار گرفته و بیشتر مردم از نمایش‌های کودک و نوجوان استقبال می‌کنند. چون برخی از هنرمندان تئاتر ما ذائقه مخاطب را به دیدن یکسری از نمایش‌هایی عادت داده‌اند که به اسم تئاتر کودک و نوجوان ساخته شده در حالی که تنها دارای موسیقی شاد و یا حرکات موزون بوده و با نمایش واقعی کودک فاصله فراوانی دارند.

وی گفت: از نمایش‌های با موضوع اجتماعی، عاشورایی و یا دفاع مقدس و... (بجز کودک و نوجوان) در همدان کمتر استقبال می‌شود در حالی که هنرمندان این حوزه می‌توانند با تولید آثار فاخر در اینگونه زمینه‌ها مردم را به سمت تماشای این نمایش‌ها سوق داده و از این فضا که اکثر کارگردانان ما انرژی خود را صرف آماده‌سازی کارها برای جشنواره تئاتر کودک و نوجوان خارج کنند.

وی با انتقاد از رکودی تئاتر همدان در نیمه دوم سال، گفت: خوشبختانه برگزاری همایش تئاتر عاشورائیان امسال که به همت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان انجام شد، توانست این خلأ را تا حدود زیادی پر کرده و ما شاهد این باشیم که سالن‌های تئاتر بعد از اجرای جشنواره بین‌المللی تئاتر کودک و نوجوان نیز مملو از تماشاگران پرشور نمایش باشند؛ لذا امیدواریم که این روند ادامه داشته و مردم فرهنگ دوست همدان با حضور خود از نمایش‌های بزرگسال نیز استقبال و حمایت کنند.

نمایش آواز ستاره‌ها نوشته «مهرداد کوروش نیا» است و بازیگران آن «محمدحسن کوشی»، «ندا هادیان»، «رها اسکندری» و «محمد محمدی قادر» و «اکبر مرادی کامیاب» در آن ایفای نقش می‌کنند. مشاور و طراح صحنه «نیما بگلریان»، دستیار کارگردان «سامان باب الحوائجی»، مشاور هنری «حجت‌ا... محمدی» و مدیر صحنه نیز «حجت بیات» است.

گفتگویی درباره باز تولید نمایش آخرین نامه در سال ۱۳۹۳

مهرداد کوروش نیا کارگردان نمایش «آخرین نامه» که در سالن سایه در حال اجراست، اجرای مجدد آثار نمایشی را اتفاقی معمول در سطح جهان مطرح و اظهار کرد: «با توجه به شرایط اقتصادی، دولت قادر به حمایت

از تولیدات نیست؛ بنابراین اگر گروه‌ها بخواهند کاری تولید کنند، می‌بایستی امکانی فراهم شود تا ریسک تولید و هزینه‌های آن پائین بیاید. در عین حال، در تمام دنیا، اینگونه نیست که پس از ۳۰ شب اجرای یک نمایش موفق که ارتباط خوبی با مخاطبانش برقرار کرده است، متوقف شود. حتما شنیده‌اید، اگر نمایشی موفق باشد، رپرتوارهای مختلف اجرا می‌رود. حتی گروه‌ها و شرکت‌های تئاتری، کاری را ۵ سال اجرا می‌برند. حتی رکوردهای ۵۰ ساله وجود دارد. برای این اساس، وقتی پول جهت حمایت نداریم، یکی از بهترین کارها آنست که به تولیدات موفق سالهای گذشته پناه ببریم.

وی درباره اینکه بازتولید نمایش پس از چند سال می‌تواند ضمانت موفقیت دوباره آن باشد گفت: «تا کنون این گونه بوده است، زیرا موفقیت نمایش تنها وابسته به گروه اجرایی و بازیگرانش نیست. بی‌شک متن و کارگردانی مناسب و عوامل دیگر در موفقیت دوباره آن سهیم است. سالن‌های دولتی ۳۰ شب اجرا می‌رویم. سالن‌های خصوصی نیز اگر گشاده دستی کنند به پنجاه شب اجرا برسند بیشتر از این نمی‌شود. اگر یکی از سالن‌های تئاتر شهر را که ۱۰۰ نفر ظرفیت دارد را در نظر بگیرید، در طی این مدت زمانی تنها ۳۰۰۰ نفر می‌توانند یک نمایش را ببینند. واقعا باید برای نمایشی که شش ماه زحمت کشیده شده است، تنها این تعداد افراد آن را ببینند؟ چرا نباید امکانی فراهم شود تا صد هزار نفر آن را ببینند؟ تئاتر محصول فرهنگی است؛ باید یاد بگیریم اگر محصول خوبی داریم، روی آن مانور کنیم. امر فرهنگی کیفی است نه کمی.»

کوروش نیا، در پاسخ به اینکه اجرای نمایش‌های بازتولید موفق در سالن‌های نمایشی که با اقبال چندانی روبه‌رو نیستند، می‌توانند سبب بازگشت مخاطبان به آنها شود خاطر نشان کرد: «این پیشنهاد بسیار خوبی است. چون آثار بازتولید شناخته شده‌اند و سابقه و کارنامه دارند. سالن‌هایی که مهجورند و مخاطب ندارند، به این وسیله احیاء می‌شوند. اما دولت باید در این راه کمک کند. منظور کمک مالی نیست؛ کارهایی مانند تبلیغات مناسب شهری است.»

نمایش "آخرین نامه" که این روزهای در سالن سایه تئاتر شهر به صحنه می‌رود روایتی از جنگ تحمیلی است که رویکردی عام و جهان شمول به جنگ دارد.

سایت خبری تئاتر/هنرآنلاین/

علیرضا نراقی: نمایش "آخرین نامه" که این روزهای در سالن سایه تئاتر شهر به صحنه می‌رود روایتی از جنگ تحمیلی است که بدون اشاره مستقیم و بهره بردن از کلیشه‌های مرسوم تلاش کرده در فضایی مفرد و کمیک رویکردی عام و جهان شمول به جنگ کند؛ بومی باشد و در عین حال به قول نویسنده و کارگردانش مهرداد کوروش‌نیا، تعمیم پذیر.

به همین دلیل شیوه اجرایی انتخاب شده متفاوت است و در چالش با روند سراسر متن قرار می‌گیرد. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگو با کوروش‌نیا درباره عناصر متفاوت اجرایی و درونی "آخرین نامه" است.

تمام صحنه شما را کاسه‌های فلزی تشکیل داده‌اند که ابزار اصلی بازیگران هستند و کارکردهای مختلف پیدا می‌کنند. این عنصر از کجا وارد کار شما شد و چگونه به آن رسیدید؟

این کاسه‌ها در پروسه تمرین برای اجرا وارد شد. حتی ما بازبینی اول را در سال ۸۹ به شکل کاملاً رئالیستی اجرا کردیم. اما من احساس کردم، داریم دچار خطا می‌شویم، به دو دلیل؛ اولین دلیل مربوط به زیباشناسی معاصر بود. از زمانی که سینما و تلویزیون در سال‌های دهه ۲۰ وارد شدند تئاتر باید به این می‌اندیشید که چه کند که متمایز باشد. از آنجا تئاتر به رمان و شعر نزدیک‌تر شد. یعنی تئاتر وجوه انتزاعی‌تر و تخیل برانگیزتر پیدا کرد. ما الآن تئاتری را نمایش‌تر می‌دانیم که اجازه داده شود در آن بخش عمده‌ای از کار را مخاطب تخیل و تجسم کند و اینجاست که تئاتر به شعر و رمان نزدیک می‌شود. یعنی اگر تئاتر صرفاً واقعیت عین به عین را نشان دهد دیگر لزومی ندارد که به آن جذب شویم چون به شکلی کامل‌تر و دقیق‌تر سینما و تلویزیون این کار را می‌کنند. این اصل را من سعی کردم در همه کارهایم رعایت کنم و اینجا هم پی گرفتم. اما دلیل دوم مربوط به خود جنگ بود. جنگ پدیده‌ای است بسیار مهم برای کشور ما و درباره آن تئاتر، رمان و فیلم بسیار زیاد تولید شده. سال‌ها ما نمایش‌هایی جنگی دیدیم که در آنها پوتین، اسلحه و... به عنوان ابزار جنگ و نشانه‌های جنگی به کار رفته است و من فکر کردم اگر واقع‌گرایانه اجر شود ما یک کار تکراری و تقلیدی کرده‌ایم که نه برای خودمان جذاب است، نه برای مخاطب. جالب است بدانید که بازیگران در ابتدا بسیار در برابر این طراحی صحنه

و ایده اجرایی انتزاعی آن مقاومت می‌کردند، آنها می‌گفتند چه لزومی دارد که متنی روان، رئالیستی و با مزه را اینگونه انتزاعی اجرا کنیم.

سؤال دیگر من از همین جا شکل می‌گیرد. متنی نوشته شده و روایتی سر راست و مشخص دارد و مبتنی بر زبان و ارتباط زبانی کاراکترهاست. شما نگران نبودید با این شیوه اجرایی، متن به حاشیه برود و داستان را مبهم کند؟

این دقیقاً چالش اصلی ما بود و نکته‌ای بود که بازیگران می‌گفتند. آنها نمی‌خواستند با متنی که آنقدر ساده پیش می‌رفت وارد چالشی مبهم شوند، که ممکن بود همانطور که اشاره کردید ارتباط با مخاطب را دچار اشکال کند. اما آنجا بحث من این بود که ما نمی‌خواهیم تکرار مکررات کنیم و در کنار این ما به عنوان هنرمندان معاصر موظفیم که چیزی به جهان نمایش کشور خود اضافه کنیم. خوب این با آزمون و خطا و ریسک همراه است؛ ممکن است دچار خطا شویم اما سعی می‌کنیم خطاهای احتمالی را به حداقل برسانیم. در این زمان آروند دشت آرای که طراح صحنه کار بود با توجه به ذهن انتزاعی خود پیشنهادات عجیب غریب زیادی می‌داد. من دقیقاً کاری که شما گفتید کردم، یعنی ذهن آروند را تعدیل کردم که یک تطبیق باورپذیر از یک اجرای رئالیستی نرم و این صحنه ایجاد کنم تا هیچ بخشی به بخش دیگر صدمه نزند. یعنی یک اجرایی داشته باشیم که از نظر بصری زیبا و مدرن باشد و در عین حال باور پذیر هم باشد. خیلی از پیشنهادات آروند پیچش‌هایی به اجرا می‌داد که ممکن بود اجرا را از روان بودن دور کند. اما الان اجرای ما بسیار اجرای روانی است، یعنی سعی کردیم به متن ضربه‌ای وارد نشود اما شیوه اجرایی متفاوت باشد.

دریافت من این بود که متن در اجرا تغییر زیادی نکرده، اما شیوه اجرایی و اتفاقی که با خود می‌آورد بسیار دگرگون کننده و متفاوت است، به گونه‌ای که گویی با وجود اینکه متن وفادارانه توسط بازیگران اجرا می‌شود اما صحنه به شکل مستقل تفسیر دیگری از متن ارائه می‌کند. حال چالشی که شما به نظرم با آن مواجه بودید، دوگانگی بین روایتی است که در متن رخ می‌دهد و اتفاقی که در صحنه و شیوه اجرایی جاری است. راه غلبه بر این دوگانگی چه بوده است و این دو با هم چگونه پیوند خورده؟

این پیوند یا غلبه بر این دوگانگی که می‌گویی تنها از یک راه متحقق می‌شد و آن هم قانون باورپذیری و ارتباط با مخاطب بود. ما باید کاری می‌کردیم که اجرا به باور مخاطب برسد و او با آن ارتباط برقرار کند. الان من فکر می‌کنم این اتفاق افتاده است. من به اجراهای خارجی برای این هدف خیلی مراجعه کردم. مثلاً میلر یک نمایشنامه‌نویس کاملاً رئالیستی است اما الان اجراهایی که حتی در برادوی از متن‌های او می‌شود کاملاً متفاوت است. مثلاً من اجرایی از "مرگ فروشنده" دیدم که صحنه یک زمین چمن فوتبال است و متن بدون تغییر روی آن زمین فوتبال اجرا می‌شود. این به همان زیباشناسی معاصر بر می‌گردد که در پی پاسخ به این سؤال است که حالا چگونه می‌توان این متن رئالیستی را که بارها دیده شده وارد فضای جدید اجرایی کرد؟ این در اجرای ما به تفاوت من نویسنده و من کارگردان هم بر می‌گردد. یکی از مشکلات مهم ما این است که من در مقام نویسنده تمام ایده‌های نویسنده‌گی‌ام را در اجرا هم می‌خواهم پیاده کنم. اما کارگردانی، کارگردان‌تر است که حتی با متن خودش به شکل متن دشمنش برخورد کند و بی‌رحمانه شروع به فروریزی ایده‌های متن کند. من با این متن همین کار را کردم، شما اینجا با یک کوروش‌نیای نویسنده روبرو هستید که با کوروش‌نیای کارگردان متفاوت است؛ اگر من ادامه نویسنده بودم دیگر کارگردان کار خاصی نکرده بود و من تنها کار را چرخانده بودم و صرفاً اجرا کردم.

اینجا یک ابزاری انتخاب شده به نام کاسه فلزی که از آن معنادهایی شده است، یعنی با قراردادهای اجرایی این کاسه‌های فلزی معناها و کارکردهای متفاوتی پیدا کرده، در جایی بی‌سیم شده، در جایی اسلحه و... خوب آن سؤالی که در ذهن من شکل می‌گیرد این است که چرا کاسه فلزی؟ وقتی از این شیء معنا و کارکرد مرسوم و مألوف‌اش زدوده شده چرا انتخاب شده و مثلاً شیء دیگری انتخاب نشده؟ هویت کاسه فلزی از آن جهت که کاسه فلزی است در اجرا چه جایگاهی دارد؟

البته این را آروند باید پاسخ دهد. اما تا آنجا که من می‌توانم بگویم او می‌خواست یک شیء انتخاب کند که اول به لحاظ بصری چشم‌نواز باشد، دوم اینکه کارکردهای مورد نیازمان را بتواند تأمین کند و سوم اینکه یک فضای فلزی خشک و خشن نزدیک به فضای جنگ ایجاد کند. نزدیک‌ترین چیزی که اینجا به ذهنش رسید این کاسه‌ها بود. اما ممکن است جایگزین‌های دیگری هم که این سه هدف را تأمین کنند وجود داشته باشند.

این کاسه میزانشن بازیگران را تعیین کرده‌اند و در عین حال موقعیت نظامی آدم‌ها را رقم زده‌اند، یعنی هر کدام به گونه خاص خود از اینها استفاده می‌کنند به این شیوه استفاده که شخصیت‌های و موقعیت آنها را متمایز می‌کند چگونه رسیدید؟

ببینید ما خیلی ساده گفتیم "هزار" بچه کوه است؛ عادت به کوه و تپه و بلندی دارد در عین حال فرمانده است پس می‌تواند روی کاسه‌ها حرکت کند. رحمان بچه گیلان است؛ یعنی در محیط کم ارتفاع زندگی می‌کند و اینجا هم فرودست‌تر است. اسماعیل اما از همه کوچک‌تر است و تعلقات کمتری دارد و بچه تهران است و حرکتش مثل ماشین‌های در تهران بین فضاهای خالی است. اسماعیل از همه آزادتر و جوان‌تر است و فضای حرکتی راحت‌تری دارد، لذا می‌تواند بین این کاسه‌ها حرکت کند. این معناها به نظرم درآمد، چرا که در اجرای قبلی خیلی‌ها متوجه اینها شدند. یادم هست که مرحوم احمدزاده منتقد تئاتر در نقدی که بر اجرای گذشته این نمایش نوشته بود، به همه اینها اشاره کرد. از سوی دیگر چیزی که در اجرا مورد نظر بود و برایم اهمیت داشت این بود که نمایشم در عین مدرن بودن بومی باشد، زبان، لهجه، لباس و رفتار همه بومی باشد. من ایده‌آلم این بود که این نمایش دویست سال بعد هم که دیده می‌شود، بتواند انسان ایرانی این دوره را نشان دهد برای همین ایرانی بودن کار برایم بسیار مهم بود و در این جهت بسیار مطالعه و تحقیق کردم. اصلاً چیزی مد نظر ما بود به نام روانشناسی جغرافیا، اینکه چگونه عوامل طبیعی و جغرافیایی بر روحيات یک قوم و اجتماع و روح و روان افراد آن اثر می‌گذارد این برای ما بسیار مهم بود، رحمان و هزار و اسماعیل از این جهت در نوع رفتار و حرکت متمایز شده‌اند.

از سال ۸۸ شما در گیر این متن بودید؛ یعنی ۵ سال. کمتر آدمی در زمانه ما می‌تواند این مدت را صرف یک متنی کند که شکل گرفته، کامل شده و حتی اجرا شده است اغلب در این زمان متن دست کم برای خود نویسنده و حتی کارگردان بیات می‌شود. شما در این مدت متن‌های دیگری هم نوشتید و درگیر کارهای دیگری هم بودید، پس طبیعی بود که این متن دیگر برایتان تازگی نداشته باشد، اما در هر حال هنوز دارید با آن کار می‌کنید، چرا؟

به دو دلیل، اول اینکه بار اول تنها ۱۵ شب اجرا شد. همه به من می‌گفتند که چرا آن کار که خوب بود را بیشتر اجرا نمی‌کنید که دیده شود؟ دومین مسئله که من با تجربه ۱۵ سال گروه داری دریافته‌ام این است که باهوش‌ترین افراد هر گروه تئاتری بازیگران آن هستند. بازیگران اگر دوست نداشته باشند یک اجرایی ادامه پیدا کند یعنی ایرادات مهمی در کار وجود دارد ولی وقتی اصرار به اجرای یک کار می‌کنند، یعنی کار درست است. نکته دیگری که اتفاق افتاد این بود که سال ۸۹ که این متن اجرا شد بین ۵۵ تا ۶۰ دقیقه بود. بازیگران با سرعت دیالوگ می‌گفتند و به سرعت تماشاگر را همراه می‌کردند اما الان زمان اجرای ما شده است ۷۵ دقیقه چرا که حالا فهمیدیم جذابیت فقط در کلام نیست بلکه در ایست‌ها و آن هم هست. اجرا ۲۰ دقیقه اضافه شده بدون یک خط اضافه شدن متن. الان هم تماشاگر لذت می‌برد چون سکوت و ایست زیبا می‌بیند، واکنش‌های خوب می‌بیند و صرفاً با دیالوگ نمایش ساخته نمی‌شود.

یک توقف‌هایی در اجرا وجود دارد که لحظه نگه داشته می‌شود که بیشتر هم شامل لحظه‌های کمیک می‌شود. مثل خواندن و نوشتن نامه که بسیار مفصل برگزار می‌شود این تفصیل به نظرتان به مسیر روایت، داستان و تحول شخصیت‌ها ضربه نزده؟

این تنها ضعف متن است. متن ما متن موقعیت است که کاراکترها در آن زیبا معرفی شده‌اند، اما همچنان متن کوچک است.

به نظرم قصه خیلی کوچک است و برای همین در موقعیت‌ها باز شده و تحلیل رفته.

درسته. داستان باید یک مقدار مطول‌تر و کامل‌تر می‌شد و پیچیدگی‌های بیشتری پیدا می‌کرد، البته در آن زمان دیگر این متن می‌شد یک شاهکار. البته با همین شکل هم این متن در اغلب استان‌ها و جشنواره اجرا شده است. تئاتر امروز ما به چنین متن‌هایی نیاز دارد، جمع و جور که با اقتصاد کم می‌تواند اجرا شود و فضای کمیکی دارد که با مخاطب زیادی می‌تواند ارتباط برقرار کند. این متن بهترین متن من نیست اما بیشتر از همه متن‌های من مورد استقبال قرار گرفته است.

درسته که شخصیت‌ها در نمایش شما جغرافیا دارند اما در عین حال بر عناصر آشنا و همیشگی جنگ ایران و عراق تکیه نشده و مشکلات و تحولات شخصیت‌ها هم ربطی به یک جنگ خاص ندارد، بلکه مشکل‌شان عشق، تنهایی، هراس و همه مشکلات عمومی و جهان شمول جنگی است. احتمالاً این مهمترین نکته در جهان نمایش شماست که هم جغرافیا دارد و هم شخصیت‌های هویتی بومی دارند. اما مسائل جهان شمول و کلی مطرح می‌شود از عناصر آشنای جنگ تحمیلی پرهیز می‌شود. کمی درباره رسیدن به این مسئله مهم توضیح دهید.

اوایل در متن ما اسم‌های خاصی مثل صدام به کار می‌رفت و عناصر آشنا استفاده می‌شد، اما کم کم حس کردم اینها همه کلیشه شده‌اند و ما اگر می‌خواهیم کارمان عمیق شود باید از این عناصر کلیشه‌ای عبور کنیم. اینگونه مردم می‌توانند این نمایش را به هر جنگی در جهان ربط بدهند. این حذف عناصر متن ما را تعمیم‌پذیر کرده است و جهان شمول.

گفتگو با مهرداد کورش نیا کارگردان نمایش آخرین نامه:

خرداد ۱۳۹۳

سمت هنر: مهرداد کورش نیا که این روزها نمایش «آخرین نامه» را در سالن سایه مجموعه تئاتر شهر روی صحنه دارد، تاکید می‌کند در این کار سعی کرده تخیل تماشاگر را بیشتر به کار بیندازد.

کورش نیا گرچه معتقد است این نمایش بیشتر به سمت کمدی کشیده شده و جنبه تراژیک جنگ را تحت تاثیر قرار داده است، اما اعتقاد دارد برای مخاطب لایه‌های عمیق‌تری برای اندیشیدن به این نمایش وجود دارد.

با او که نگارش و کارگردانی کارهای متفاوتی مانند «مسیح»، «آواز ستاره‌ها»، «یک غزل غمناک»، «عزازیل» و... را در کارنامه دارد درباره «آخرین نامه» کوتاه به گفت و گو نشستیم.

آخرین نامه از زمان نگارش هم با چنین رویکرد کم‌دی نوشته شد؟ یعنی کم‌دی در آن همینقدر پر رنگ بود؟

ما در ابتدا می‌خواستیم یک متنی درباره جنگ بنویسیم که به شکلی کاریکاتوری به جنگ نگاه کند. یعنی یک موقعیت زمانی و مکانی ساده‌ای داشته باشیم مثل همین که در نمایش می‌بینید. یک سنگر و یک موقعیت دیده بانی. بعد فضایی کمیک ایجاد کنیم تا چیزهایی را که در فضای تراژیک نمی‌شود نقد کرد را راحت تر مطرح کنیم. الحمدالله متن هم جذاب شد و توانستیم در یک موقعیت رئالیستی به چنین فضای مفرحی هم برسیم و نقدمان را هم بکنیم. ببینید اصولاً پدیده جنگ پدیده خوبی که نیست. ما سه آدمی را اینجا می‌بینیم که متعلق به جنگ نیستند یعنی سپاهی یا ارتشی نیستند که آموزش دیده باشند و شاید اکثر کسانی که در جنگ تحمیلی هم شهید شدند همین‌ها بودند. در واقع جنگ روی این آدم‌ها تاثیری گذاشته است. ما می‌خواستیم این تاثیر یک جنگ تحمیلی را روی آدم‌ها در موقعیت کمتر دیده شده نشان بدهیم. چون ما معمولاً می‌آییم عوارض جنگ را در بستر بعد از جنگ نشان می‌دهیم. ولی ما می‌خواستیم برویم درون خود جنگ. شما می‌بینید این آدم‌ها در بستر جنگ هستند اما مدام دنبال زندگی و فرار از جنگ هستند که شامل مرور خاطرات و لحظات شیرین زندگیشان است تا از کشتار و حیرت جنگ دور باشند اما در نهایت این جنگ است که پیروز می‌شود و تاثیر خودش را می‌گذارد.

حرف شما را قبول دارم اما فکر نمی‌کنید آنقدر بخش کم‌دی در کار شما پر رنگ شده که دیگر وجوه تراژیک جنگ جز در پایان دیده نمی‌شود؟ یعنی در ذهن مخاطب جایی برای این قیاس به تناوب گذاشته نمی‌شود. او از جایی دیگر غرق فضای کمیک می‌شود و موقعیت اصلی را فراموش می‌کند.

با حرف شما موافقم. اصولاً در درام همیشه ۴ مسئله داریم: سرگرمی‌سازی، اندیشه ورزی، زیبایی شناسی و خلاقیت و نوآوری. اندیشه ورزی نقطه مقابل سرگرمی‌سازی است. قبول دارم که اینجا وجهه سرگرمی‌سازی پر رنگ می‌شود اما اگر مخاطب به متن و اجرایی که پر از معانی پنهان است بعد از اجرا نگاه کند لایه‌های دیگر را می‌بیند. شاید می‌شد کمی فضای قصه بالانس بیشتری پیدا می‌کرد که اندیشه ورزی هم در زمان اجرا پر رنگ می‌شد اما معتقدم به اندازه کافی نشانه در متن و اجرا برای مخاطب باهوش هست که بعد از اجرا به اندیشه ورزی برسد. آن پایان گزنده هم به گمانم با ذهن مفرح آدم‌ها بازی خودش را می‌کند. در واقع نشان می‌دهد که

جنگ یک هیبتی دارد که ناگهان به گوش تو سیلی می‌زند. ما با نشان دادن شهید شدن پاک‌ترین فرد جمع این سیلی را می‌زنیم. شما ببینید ما اینجا هیچ چیز را پیچیده نمی‌کنیم. موقعیت سنگر دیده بانی است در کوه‌های ایلام که مخاطب در همان دقایق اول آن را متوجه می‌شود. دیده بان‌ها هم معمولاً درگیر جنگ نیستند. کارشان معلوم است. در کل نمایش هم سه بار انفجار داریم که دوبارش گوشزدی است برای مخاطب که بیرون چه خبر است و در نهایت یک فاجعه را خبر می‌دهد.

شما به ۴ مسئله در تئاتر اشاره کردید. به خاطر وجه خلاقیت و زیبایی شناسی بود که سراغ چنین طراحی صحنه ساختار شکنی رفتید؟ به هر حال برای یک کار رئالیستی کمتر کسی به فکر چنین طراحی صحنه خاصی می‌رود.

بله. یکی از فکرهای ما این بود که بالاخره مخاطب دارد تئاتر می‌بیند و آنچه روی صحنه می‌بیند با سینما و تلویزیون فرق دارد و ما امکان استفاده از تجسم و تخیل او را داریم. ما می‌خواستیم این بخش تخیل را قوی‌تر کنیم و او انتزاعی‌تر به صحنه نگاه کند. برای همین یک نمایشنامه شیرین رئالیستی را نمی‌خواستیم مانند ۳۰ سال پیش اجرا کنیم که یک سنگر دیده بانی با کلی قمقمه و دوربین و ... نشان بدهیم. می‌خواستیم زیبایی شناسی معاصر در آن دیده شود. بخشی از نمایش در تجسم مخاطب شکل بگیرد. در درجه دوم هم می‌خواستیم طراحی صحنه‌ای پرتابل داشته باشیم که اگر خواستیم با این نمایش سفر کنیم و جاهای دیگر اجرا کنیم راحت بتوانیم. الان دغدغه من این است که چرا باید ۳۰ شب اجرا داشته باشیم. چرا نباید بتوانیم کار را به ۴ شهر دیگر که سالن‌های خوبی هم دارند ببریم. ما ۳۰ استان دیگر داریم و یکی از ملزومات اجرای ما در دیگر شهرها این است که امکان طراحی صحنه‌ای پرتابل را داشته باشیم. جمیع اینها ما را به این اجرا رساند و خیلی‌ها طراحی صحنه این کار را تقدیر کردند.

نگران محدودیت‌هایی که طراحی صحنه برای شما در کارگردانی و همین‌طور برای بازی‌ها ایجاد می‌کرد نبودید؟ به هر حال به نظر می‌رسد برخی جاها در اجرا راه رفتن روی استانبولی‌ها یا میانشان تمرکز بازیگر را می‌گیرد. هر چند شما برای تعریف کاراکترها از آن استفاده کردید. مثلاً فرمانده فقط روی استانبولی‌ها می‌تواند راه برود و ...

اتفاقاً این محدودیت برای ما خیلی خوب بود. شما می‌دانید که در جنگ آدم‌ها مختار نیستند هر کاری بکنند. بلندی متعلق به فرمانده است و افراد عادی و سربازها باید در گودی‌ها حرکت کنند. بچه‌ای هم که در آن میان هست انگار پایش روی زمین است و متعلق به هیچ جایی نیست و هر جا بخواهد می‌رود. در نهایت هم شهادت

برای او اتفاق می افتد. علاوه بر این این استانبولی ها برای آشنایی زدایی به ما خیلی کمک کرد. مثلا وقتی تبدیل به تفنگ یا نامه می شود.

بعد از این «عزازیل» را اجرا می کنید؟

بله. این نمایش نقطه مقابل «آخرین نامه» و کاری جدی و عبوس است. کم تحرک و ایستا و آرام است. داستان در فرانسه می گذرد و در قرون وسطی. کاملا رو به روی این کار است.

روزنامه قدس ۱۳۸۷

لطفا در آغاز از خودتون و فعالیت هاتون بگید؟

مهرداد کورش نیا هستم فارغ التحصیل مقطع کارشناسی ادبیات نمایشی از دانشگاه سوره از سال ۷۶ کار هنری را با سینمای جوان شروع کردم واز سال ۸۰ با آغاز رشته تئاتر در دانشگاه این رشته را جدی تر شروع کردم با تشکیل یک گروه در شهر هشتگرد برنامه های خودمون رو ادامه دادیم هم اکنون هم باهمون گروه تمامی فعالیت های تئاتری شامل شرکت در جشنواره ها اجرای عموم برنامه های آموزشی و تمرینات منظم هفتگی رو با اعضا پی گیری می کنیم

آقا لیلا را چگونه نوشتید، چرا تصمیم به اجرای آن گرفتید؟

گروه بهمن در چند سال اخیر تمامی فعالیت های خود رو در حوزه تولید متن و اجرا بروی مضامین اجتماعی بخصوص مسائلی مانند کانون خانواده تاثیرات وقایع اجتماعی بر افراد و خانواده و ... متمرکز کرده که بعد از نمایش آواز ستاره ها در سال ۸۴ و ۸۵ در امتداد همان مضامین و مفاهیم طرح نمایش آقا لیلا توسط گروه پیشنهاد شد و نهایتا مت در تابستان سال ۸۶ نوشته شد و نمایش آقالیلا بعنوان نمایش برگزیده جشنواره استان تهران در جشنواره مناطق کشور در شهر کرد شکت کرد و از آنجا هم پس از کسب چهار جایزه بعنوان نمایش

برگزیده به بیست و ششمین جشنواره بین المللی فجر راه پیدا کرد که البته در اجرا های همان سال با استقبال و برخورد خوب مخاطبین مواجه شد

نمایش چگونه و توسط چه کسی برای حضور و اجرا در آلمان برگزیده شد؟

در جشنواره فجر ما از نماینده گان خارجی حاضر در جشنواره برای دیدن کار دعوت کردیم که نهایتا آقای روبرتو چولی این کار و برای حضور در فستیوال روهر آلمان دعوت کردند که با همکاری و حمایت مرکز هنر های نمایشی در شهر یور امسال در این جشنواره حضور پیدا کردیم

نمایش در آلمان به چه صورت اجرا شد و استقبال چطور بود؟

فستیوال روهر به صورت غیر رقابتی اجرا می شه و امسال بخاطر دهمین سال همکاری تئاتر رو هر با تئاتر ایران باعنوان بزرگداشت تئاتر ایران بود و شش گروه از ایران در کنار دو گروه آلمانی در پنج روز به اجرای برنامه پرداختند ما در روز چهارم اجرا کردیم استقبال ایرانی های مقیم آلمان و بخصوص آلمانی های علاقمند نمایش ایران به گونه ای بود که کل سالن پر بود و جای خالی وجود نداشت در پایان هم بقدری تشویق خوب و گرمی داشتند که ما مجبور شدیم سه بار بروی سن بیایم و از حضار تشکر کنیم نکته جالب اینجا بود که مثلا پیتر یکی از بازیگران گروه روهر بعد از نمایش به من می گفت من موقع درد و دل پدر و دختر در نمایش شما به گریه افتادم و دخترم می پرسید که چرا گریه می کنی بابا مگه چی شده .من به پیتر گفتم اینها فقط درد و دل می کنند و فکر نمی کردم چنین حسی به تو القا بشه گفت همه جای دنیا روابط انسانی مثل هم دیگست. رابطه یک پدر و دختر به خاطر جغرافیا عوض نمی شه این روابط بهمديگه خیلی شباهت دارن. در ثانی من خودمم دوتا دختر دارم که کاملا این موضوع رو حس می کنم .

فکر می کنید این مضمون و موضوعات مشابه آن در حوزه نمایشهای اجتماعی که نگاه متفاوتی به مقوله جنگ دارند چه جایگاهی دارند و واکنش و باز خورد آنها در مخاطبان چگونه پیش بینی یا ارزیابی می کنید؟

بینید جنگ در این نمایش اصل نیست یک بک رانده یک عامل موثر در گذشته بوده که مادر خانواده از بین رفته و خانواده بخاطر شرایط جنگی و جنوب وادار به مهاجرت شده حالا ۲۰ سال گذشته ولی تاثیرات این مهاجرت، نبود مادر خانواده، حضور در محیط جدید عدم غرابت فرهنگی و اجتماعی این خانواده با پیرا مون خودش و غیره اتفاقاتی رو رقم می زنه که اونها انتظار اون رو نداشتن سوال من نویسنده که از زبان پسر خانواده

گفته می شه اینه اگه به ما حمله نمی کردن اگه مارو آواره غربت نمی کردن اگه مادر مون زنده بود اگه اینجا نبودیم و هزار سؤال دیگه اینه که اگر اینها نبود الان ما کجا بودیم و چه جوری زندگی می کردیم. جنگ تنها موتور محرک یک واقعه اجتماعی ست الان ما از اون تا ریخ بیست سال فاصله گرفتیم ولی هنوز آثار مخرب جنگی که به ما تحمیل شد در بعضی از شئون اجتماعی قابل رویت است این مسائل البته جدای تقدیس مقاومت و رشادت بچه ها و جوانان ما در اون دوره و بعد از اونه که این تخریب رو به حد اقل برسونه و اگر ایثار اونها نبود قضیه به گونه ای بود که شاید رو مون نمی شد به پشت سرمون نگاه کنیم .

نگاه شما به موضوع جنگ در این نمایش رویکردی اجتماعی دارد، چگونه به این نگاه و نتیجه رسیدید؟

من هنرمند این دوره ام دوره های که بیست سال با جنگ فاصله داره و خود جنگ رو بخاطر سن و سال کم درک نکرده من معتقدم هنرمند چیزی رو که درک می کنه می بینه و لمسش می کنه رو باید انعکاس بده. نسل من و هم سن های من باید نوعی از ادبیات جنگ رو که جامعه امروز مبتلا به اونه رو انعکاس بده تا آثارشون در دام شعار زدگی ریا کاری دروغ یا غیر واقعی بودن نیفته حالا یکی می خواد ادبیات مقاومت و رشادت رو نشون بده که بعد حماسی یک ملته ودر تمام دنیا هم رواج داره یکی هم می خواد فاجعه تعرض و نکوهش جنگ ستیزی که تو سطر دشمن انجام شده و تاثیرات مخرب اون رو روی جامعه خودش نشون بده که هر دوی اینها برای روح بشری لازمه. اینکه جنگ و خون ریزی ویرانی چیز بدیه و اگر به خاکت کشورت تعرض شد دفاع از میهنت انسانی ترین کار ممکنه. برای من حضور انسانها و افراد در جامعه بین این دو مرز دغدغه ست جنگ بده و دفاع خوبه .

روایت ساده نمایش در عین حال تابع ساختار کلاسیک نمایشی نیست. چرا چنین پرداختی را برای آن انتخاب کردید؟

ما با داستانی مواجهیم که خانواده ای سالهست در گیر اونه ولی در دوره ای وارد جهان داستان آنها می شیم که خانواده در اوج بحرانه مادری در سالیان پیش از دست رفته و دختر بزرگ خانواده انیس و مونس پسر کوچکتر بوده و جای خالی مادر و پر کرده و حالا دختر نامزد کرده شرایط جدید یا به عبارتی حضور داماد خانواده دختر خانواده رو از برادر دور کرده و ترس از قطع رابطه دختر از این خانواده بخاطر ازدواج و مهاجرت به خارج از کشور و مسائل متعدد دیگه رفتار غیر طبیعی و واکنش غیر منطقی برادر رو بهمراه میاره فرم روایی اثر مثل دنیای این خانواده در این زمان و بخصوص ذهن مشوش اسمائیل که شخصیت جلو برنده و اصلی نمایشه پریشانه یعنی

روایت این داستان هم منظم و متوالی نیست و غیر خطی و در هم و برهمه این هم به تعلیق اثر کمک می کند هم به پریشانی این وضعیت ولی در عین حال از پیچیده گوی و مغلق گوی پرهیز می کنیم تا روایت ما هم مانند کاراکترها و جهان اونها ساده و بی غل و غش و باور پذیر باشه که البته در برخورد مخاطبین چه عام چه خاص ظاهرا موفق بوده و ارتباط خوبی برقرار کرده

پس از موفقیت آواز ستاره ها در جشنواره دو سال قبل نمایش آقا لیلا را در مقایسه با آن چگونه ارزیابی می کنید؟

این تجربه در راستای همان موضوع بود مفاهیمی چون مهاجرت عدم غرابت اجتماعی با محیط اختلاف نسل ها ناپهنجاری های اجتماعی عدالت و... در قالب یک داستان جدید و شخصیت ها و موضوعی دیگر که البته سعی کردیم با گروه در فرم اجرای یک گام به جلو تر برداریم که البته ما کارمان را انجام داده ایم قضاوت ها و مقایسه ها و نقد و نظر ها می ماند برای مخاطبین و منتقدین که تا چه اندازه این ها را روی صحنه درست آورده ایم یا نه؟

انتخاب خانه نمایش و دلیل اجرا در آن چگونه بود؟ آیا استقبال رضایت بخش بوده؟

چون این نمایش از کار های برگزیده جشنواره مناطق و استقبال شده در فجر بود ما فکر می کردیم حتما در سالن های تئاتر شهر یا مولوی به ما جا می دهند منتهی بخاطر ترافیک زیاد امسال و بسته شدن جدول اجرای و با محبت خانم معترف مسئول خانه نمایش قرار بر این شد که ما در این سالن اجرا کنیم خانه نمایش دو مشکل اساسی داره اول آنکه سالن استاندارد نیست عرض و ارتفاع بدی داره که بیشترین تاثیر رو روی مخاطب می ذاره و نمایش از یک سنوگرافی استاندارد برای اجرا فاصله می گیره و دوم اینکه مخاطبین عام هم این سالن رو نمی شناسن و حتی خواص هم رقبت کار دیدن در این سالن رو ندارن بخاطر همین جذب مخاطب در این سالن خیلی مشکله که البته ما خیلی خوششانس بودیم که به خاطر موفقیت های کار و گروه استقبال تا الان از این کار خوب بوده ولی از حد انتظارمون پائین تره

نمایش قبلی شما در چند کشور به روی صحنه رفت؟ آقا لیلا چگونه؟

متأسفانه آواز ستاره ها علی رغم توجه و موفقیت های مختلف موفق به حضور در کشور دیگری نشد و فقط بنده بعنوان کارگردان برگزیده جشنواره بیست و چهارم توسط مرکز هنر های نمایشی به فستیوال آرمانو ارمنستان اعزام شدم و نمایش آقالیلا هم تا الان بجز اجراهای داخل کشور در آلمان اجرا شده و متن اونهم به توسط استاد

ایرج زهی که جا داره اینجا خیلی از محبت بی دریغ شون تشکر کنم. به آلمانی ترجمه شده و بروی سایت گروه هم منتشر شده البته ما در حال رای زنی برای اجرا در کشور های دیگه هستیم.

کار آینده گروه؟

نمایش بعدی ما که در حال حاضر در حال تمرین اون هستیم نمایش در ختهاست که درباره قطع درختان کهنسال به بهانه جاده کشی و آبادانی در همین منطقه که از موضوعات مبتلا به چند دهه اخیر جامعه ایرانه. این نمایشنامه در بخش چشم انداز جشنواره بین المللی فجر امسال پذیرفته شده نوشته و کارگردانی می کنم. در این نمایش داریوش مودبیان محمد بذرافکن رضارباط جزوی پوریا رحیمی وفرشته گلریز فاطمه عسگری ثریا قاسمی نوید محمد زاده مسعود شامی میلاد خرمن بیز بعنوان بازیگر حضور دارند آهنگساز این کار هم علی شهبازی است.

شما چه کمبودهایی را در حوزه نمایشنامه نویسی جنگ به عنوان مهمترین آسیبهای این حوزه می شناسید؟

اولین و مهمترین کمبود برای بچه های دست به قلم ممیزی و نگاه جهت دار در نگاه به جنگ است اگر ما تکلیف خودمون رو مشخص کنیم و ادبیات جنگ رو از ادبیات مقاومت جدا کنیم می دونیم در حوزه اول هنرمند از آثار مخرب جنگ از ویرانی از سوگ واری و از عوارض یک واقعه دهشتناک باید حرف بزنه جنگ به یک کشور تحمیل شده یک جامعه مورد تعرض قرار گرفته وخرابی ها وکشته ها و ویرانی و مهاجرت و صد پدیده مخرب بجا گذاشته این مسئله چه در زمان جنگ و چه سالها بعد از اون در تمامی جنگ های دنیا بوده شما نگاه کنید به تاریخ جنگ ویتنام جنگ جهانی دوم و... واز یک سو نگاه ادبیات مقاومت و رشادت یک ملت در برابر هجوم بیگانه مطرحه که بعد حماسه ها و از خود گذشتگی ها وایثار و مسائل انسانی رو با نگاه افتخارآمیز بیان می کنه این هر دو برای هنر ما و برای تنویر اذهان جامعه ما و حتی جامعه بین الملل لازمه حال هر دو این نگاه در یک اثر هنری توامان می تونه مطرح بشه یا یک اثر صرفا می تونه به بعد مخرب جنگ بپردازه یا بعد حماسه هاو غیره ولی مهم اینه که مسئولین و هنر مندان به ورطه شعار زدگی و ریاکاری و افسانه سرای در مورد این موضوع نیفتند چون این یک مسئله اجتماعی معاصره و همه مردم ما با تمام وجود اونو لمس کردن و خوب میشناسن و در صورت تولید آثار سطحی وشعاری چه در سیاه نمایی وچه در حماسه سرایی مخاطب پس می زنه چون ژانر جنگ یک موضوع واقعی و پر حضور در زندگی مردم بوده و به راحتی در این ژانر نمی توان افسانه

سرایایی کرد و وهنر مند نمی تونه هرچی که خودش دلش می خواد رود رو به مخاطب بده و انتظار داشته باشه اون پس نزنه. بخصوص جنگ ایران که یک نگاه ایدئولوژیک هم در اون مطرح بوده وموضوع رو پیچیده تر هم می کنه.

فکر می کنید نمایش شما با (موضوعی جهان شمول) تا چه حد میتواند به حوزه دفاع مقدس در کشورمان نزدیک باشد؟و چه ویژگی هایی به این اثر زبان جهانی می دهد و میتواند موضوع را فراتر از محدودیت های زمان و مکان در دیگر کشورها نیز باور پذیر کند؟

موضوع اثر من (آقا لیلا) یک موضوع اجتماعی معاصر در درون یک خانواده است. که جنگ در اون بعنوان یک پی رنگ مطرحه یک پدیده اجتماعی که مادر خوانواده رو از بین می بره کانون خانواده رو دچار آشفتگی می کنه و اونها وادار به مهاجرت می شن جنگ تنها موتور محرک وقایعه است ولی خود اتفاقات در بیست سال بعد از جنگ مطرح میشود موضوع به مناسبات خانوادگی و انسانی می پردازد اینجا برای ما آدم ها و روابط و نگاه انسانی مهمتر است و من فکر می کنم این نکته موفقیت آمیزه نمایش ماست این مسئله در تمام دنیا وجود داره عشق یک خواهر به برادر وابسطه گی اعضای خانواده به هم مهاجرت و غم غربت و مشکلات تطبیق فرهنگ جدید محیط با افرادی که خود صاحب رسم و آئین های چند صد ساله و مادری هستند و باور های هزار ساله قوم و مردمی که در حال از بین رفتن است و مسائلی که در جامعه امروزی در هر نقطه دنیا مردم با آن درگیرند مسائلی مانند دنیای جدید ومهاجرت های گسترده بسمت کشورها و شهر های پیشرفته تر حضور تکنولوژی و ارتباطات جهانی وهجوم اندیشه های جدید در برا بر باور های قبلی و ارتباطات و رسانه ها که تغییر ضائقه ها و باور ها را سریع تر کرده و اختلاف فکری نسل ها را سریع تر. این نوع موضوعات را برای همه اقوام در همه جوامع ملموس وباور پذیر کرده.والبته در پرداخت این نمایش ما سعی کرده ایم ساده و بدور از مقلق گوی وبصورت باور پذیر در قالب یک فرم نمایشی با روایتی غیر خطی و دکور استرلیزه و المانی که بیشتر معنا گرا ست وبه مفاهیم اثر کمک می کند نزدیک بشویم که در پرداخت نهایی و ارئه اثر وارتباط با مخاطب توفیق خوبی حاصل شد چه در داخل و چه خارج از کشور اکثرا ارتباط خوبی با اثر برقرار کرده بودن.

تئاتر بهانه ای برای ارتباط

سالها پیش وقتی به دیدن تئاتر می آمدم تنها دغدغه ام دیدن تئاتر در تئاتر شهر بود و قضاوتم این بود که تئاتر شهر ویتترین تئاتر است و هرچه در آنجا اجرا می شود بهترین است و سرریز یا به عبارتی تئاتر های ضعیف تر در مکان های دیگر اجرا می شود همین تفکر باعث شده بود هیچ وقت به سالن های مانند مولوی یا سنگلج یا اداره تئاتر سر نزنم و اتفاقات آنجا را جدی نگیرم اگر هم به این سالن ها می رفتم به دعوت یا اصرار دوستانم بود. اولین نمایش من که در جشنواره فجر اجرا شد و مورد توجه قرار گرفت آواز ستاره ها بود یادم هست که خانم مریم معترف مسئول خانه نمایش با بزرگواری در همان زمان از من برای اجرای کارم دعوت کرد و من هم بلافاصله از ایشان عذر خواهی کردم و بر اساس تفکر تئاتر شهر خوب بقیه سالن ها بد به ایشان گفتم دوست دارم در تئاتر شهر اجرا کنم آواز ستاره ها را در سالن نو تئاتر شهر اجرا کردیم و دو سال بعد وقتی نمایش آقالیلا در جشنواره فجر اجرا شد بعد اجرای هم در روهر آلمان داشت مطمئن بودم باز هم سهم ما همان تئاتر شهر خوب است. از ما اصرار و دوییدن، و از مسئولین آن وقت امتناع که در تئاتر شهر جا نداریم. خلاصه با هر بدبختی بود به خانه نمایش بسنده کردیم. برایم احساس غریبی بود که به جای بد تن دادم اجرا های پاییز سال ۱۳۸۷ آقالیلا برایم خیلی چیز ها به ارمغان داشت استقبال بی نظیر تماشاگر و همدلی اهالی تئاتر و برخورد خوب اهل مطبوعات و همکاری و محبت بی دریغ کارکنان اداره تئاتر تمامی کم و کاستی های یک سالن در حاشیه قرار گرفته را برطرف کرد بزرگترین ارمغان آن اجرا آشنا شدن با فارس باقری بود که بعد از آن تبدیل به یک دوستی جدا ناپذیر و همکاری در چند پروژه مشترک شد. شش ماه از آشناییمان باهم نگذشته بود که در اوایل تابستان سال گذشته من را تشویق به نوشتن آخرین نامه کرد و نهایتا دراماتورژی و ویرایش پایانی را نیز انجام داد. بعد از آن درختها را در جشنواره فجر سال ۱۳۸۷ اجرا کردم که باز اجرای عموم آن در شهریور سال گذشته به سالن محراب ختم شد. انگار دیگر عادت کرده بودم به خودمان و کیفیت تئاترمان و تلاش برای اطلاع رسانی فکر کنیم کاری که شاید بعضی از هم صنفان من از آن خسته می شوند و ترجیح می دهند یا در سالن های پر مخاطب اجرا داشته باشند یا هیچ. این اتفاق و پافشاری برای اجرای نمایش تولید شده ولو در سالنی که برایش برنامه ریزی نکرده ای و بعد تلاش برای جبران اطلاع رسانی توسط گروه و ارائه کاری که تماشاگر خودش مبلغ گروه شود برای ما تبدیل به یک عادت شد البته بعد ها دیدم که خیلی های دیگر نیز این کار را حتی بهتر از ما انجام می دهند نمونه موفق آن اجرای حمید پور آذری در فرهنگسرای بهمن سال گذشته بود که می دانم خیلی ها که در مرکز شهر تاتر نمی بینند بخاطر تبلیغ و تعریف خوب از آن اجرا برای دیدن کار به آنجا رفتن و صد البته راضی برگشتن. امسال که قرار بود آخرین نامه را اجرا کنیم طبق معمول تمام سعی مان را کردیم تا در تاتر شهر

اجرا کنیم که باز هم نشد!! ولی این بار خودمان برای خانه نمایش اداره تئاتر پیش قدم شدیم. حالا مفهوم جای خوب و بد برایم تغییر کرده. نمی دانم خاطره خوب اجراهای قبلی یا هر عامل دیگر. بهر تقدیر ما از ۲۸ آذر ماه اجرایمان را در خانه نمایش شروع کردیم تمام پیش بینی مان درست از آب درآمد استقبال خوب تماشاگران همکاری اهالی مطبوعات همدلی کارکنان اداره تئاتر و همه و همه به وقوع پیوست تنها چیز باقی مانده پیدا شدن چند دوست جدید تئاتریست که این نمایش بواسطه خودش ما را به هم پیوند دهد.

اسماعیل خلیج به بهانه اجرای نمایش آخرین نامه:

روزنامه شرق دی ماه ۱۳۸۹

آخرین نامه، نوشته آقای «مهرداد کورش نیا» و به کارگردانی خود او، تئاتریست که سه بازیگر جوان عاشق تئاتر در آن بازی می کنند .

گفتم عاشق تئاتر، چون این گروه را می شناسم، و به خلوص و پشت کار و آگاهی آنان از تئاتر واقفم .

در این کار(که در بحبوحه جنگ می گذرد) کوشیده اند که یک ساعت ما را از زندگی روزمره جدا کنند و شادایی در ما زنده کنند که فقط از طریق تئاتر ممکن است .

این گونه شادایی عمیق که تماشاگر نیز (به خواسته نویسنده و کارگردان) در ایجادش سهمی دارد، به عمیق ترین احساسات بشری از قبیل عشق، عقل و زیبایی اشاره دارد و پاداشی درخور به تماشاگر حساس و علامت شناس و متوسم می دهد. و هنگامی که کار تمام می شود، ما با دست های پر از شادی و قلبی پر از مهر سالن را ترک می کنیم و با خود می گوئیم اگر چند نمایش با این صمیمیت بر صحنه های تئاتر بود، چقدر خوشوقت بودیم.